



مخالفت غزالی با فلسفه ناشی از چه بود/ افول تمدن اسلامی ناشی از خاموشی چراغ عقل است

استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی با اشاره به اینکه آن خلأ بزرگی که غزالی و ابن تیمیه و ابن جوزی انجام دادند...

استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی با اشاره به اینکه آن خلأ بزرگی که غزالی و ابن تیمیه و ابن جوزی انجام دادند و به مبارزه با فلسفه بلکه با تفکر عقلی پرداختند ناشی از این بود که تصور می کردند که فلسفه یا تفکر مساوی با یونان است گفت: ولی تلاش ابن سینا و فارابی در برهانی کردن باورهای دینی چنین بود که آنها چنین تلقی ای نداشتند. به گزارش مهر، نسبت فلسفه و ایمان در تاریخ فلسفه اسلامی مورد توجه بوده است. غزالی با خود فلسفه مخالفتی نداشت ولی معتقد بود که فلسفه باعث تضعیف ایمان می شود.

دکتر قاسم پورحسن در مورد اینکه آیا روح پرشگر با روح اطاعت و ایمان در تضاد است به خبرنگار مهر گفت: یکی از مباحث فوق العاده مهمی که در حوزه فلسفه اسلامی یا تفکر اسلامی شکل گرفت نسبت میان ایمان و عقل یا حکمت و شریعت بود. با تعبیر مختلفی از آن یاد می شود گاهی اوقات می گوئیم بحث عقل و ایمان، گاهی اوقات نسبت فلسفه و دین و گاهی اوقات رابطه عقل و نقل می گوئیم.

وی افزود: حقیقت این است که با دو جریان متفاوت در این خصوص روبرو هستیم. این دو جریان متفاوت اتفاقاً در مسیحیت هم شکل گرفته بود در مناقشه ژوستین با ترتولین هم این مناقشه شکل گرفته بود که آیا ما باید ایمان را از بیرون، از برهان ورزی و استدلال بگیریم یا خیر ایمان امری درونی است. این مناقشه البته درباره تفکر اسلام با مسئله خاص دیگری روبرو شد و آن این بود که ایمان امری وحیانی است مربوط به درون شریعت است در حالی که عقل یا فلسفه یا حکمت امری یونانی است. مخالفت غزالی با فلسفه نه به مثابه تفکر بلکه به مثابه اینکه آیا ما باید ایمان را بر اساس تفکر یونانی برهان پذیر کنیم و استدلال برایش بیاوریم یا خیر.

دکتر قاسم پورحسن تصریح کرد: به همین دلیل است که وقتی در مسیحیت هم به فلسفه نگاه می کنیم آنها فلسفه را به مثابه لوگوس یونانی می دیدند. پس مناقشه در تفکر اسلامی میان ایمان اسلامی و تفکر یونانی است. من این دیدگاه را قبول ندارم که غزالی با فلسفه موافق است یا موافق نیست. مناقشه مهم غزالی و سایر متفکران این بود که آیا ایمان امری است که مربوط به سرسپردگی، اطاعت، پرستش، عبادت درونی انسان است یا خیر. ما باید موجه بودن این ایمان و باور دینی و راسخ را از یونان قرض بگیریم. پس تفکر را مساوی با یونان می دانستند. آن خلأ بزرگی که غزالی و ابن تیمیه و ابن جوزی انجام دادند و به مبارزه با فلسفه بلکه با تفکر عقلی پرداختند ناشی از همین مسئله بود که تصور می کردند که فلسفه یا تفکر مساوی با یونان است. تلاش ابن سینا و فارابی در برهانی کردن باورهای دینی این بود که آنها چنین تلقی ای نداشتند. آنها معتقد بودند دین عقلانی است و دین کورکورانه نمی شود دین تنها احساس درونی و سرسپردگی و اشتیاق و حیات شورمندانه نیست. دین علاوه بر حیات شورمندانه باید بر براهین عقلی مدلل شود. به همین دلیل است که در دوره متأخر، علامه طباطبائی معتقد است که دین نه تنها عقلانی است بلکه تمام احکام و شرایع دینی می توانند مدلل عقلانی شوند و آنها را باید تعلیل عقلانی کنیم.

این نویسنده و مترجم آثار فلسفی عنوان کرد: نکته مهمتر این است که در میان مخالفان فلسفه و نسبت آن با مسئله ایمان، آنها تصور می کردند که عقل جایگاهی ندارد، تفکر عقلی درباب ایمان جایگاهی ندارد و تفکر عقلی ایمان را تباه می کند. آنها معتقد بودند که باور دینی، باور درونی است اما حقیقت این است که متفکران اسلامی هم بدنبال عقل مفتاحی و هم بدنبال عقل مصباحی بودند.

پورحسن یادآور شد: عقل مصباحی یعنی می تواند کنکاش کند، می تواند ایمان نیرومندتر و فره تر و درستی را برای انسان سامان دهد. اما میان متفکران این بزرگترین مناقشه بود. به همین دلیل است که امروز در طرح مسئله ایمان و عقل یا حکمت و شریعت به مثابه بزرگترین کشمکش در حوزه تفکر اسلامی از آن یاد می کنیم.

این محقق و پژوهشگر حوزه فلسفه در مورد اینکه جریان غالب در فلسفه اسلامی در خصوص نسبت فلسفه و ایمان چیست چه نگرشهایی این دو را تقویت کننده هم می بیند هم اظهارداشت: حقیقت این است که تا نیمه دوم سده پنجم با یک جریان عقل گرای نیرومندی در حوزه ایمان روبرو هستیم. باور به خداوند و وحدانیت خداوند باور به صفات و باور به ایمان الهی در پرتو عقلانیتی که فارابی و به خصوص ابن سینا مطرح کرده بودند شکل گرفته بود، جامعه اسلامی رابطه عقل و ایمان را پذیرفته بود. اما به تدریج مخالفت هایی از سوی مخالفان عقل و ایمان عقلانی مانند غزالی و ابن جوزی و دیگران شکل گرفت. جامعه اسلامی به مخالفت جدی با عقل پرداخت. تصور می کردند عقل منافات و مغایرت با ایمان درونی دارد. عقل نه تنها نمی تواند

منجر به ایمان شود بلکه عقل تباه کننده ایمان است. عقل با کنکاشهای اساسی و استدلالی ممکن است ایمان باورمندان را کم کند. این اشتباه بزرگ سبب شده بود که از آن پس هرگاه که می خواستند از ایمان درست حرف بزنند آن را در مقابله با عقل قرار می دادند.

استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی افزود: حقیقت این است که بعد از تفکر اشعری وقتی که با امام الحرمین و امام فخر رازی بسط یافت چراغ عقل خاموش شد. از آن پس ما در ایمان، کنکاش عقلی ای نمی بینیم. ایمان چیزی به جز پذیرش فقه نبود این خاموش شدن چراغ عقل به تنومندی و نزاع ها و مناقشات تفکر اسلامی پایان داد. تفکر هم خاموش شد. اینها سبب شده بود که از آن پس تفکر اسلامی را هم در خاموشی ببینیم. افولی که در تمدن اسلامی می بینیم ناشی از چراغ عقلی بود که خاموش شده بود.

پورحسن تأکید کرد: بعد از سده پنجم جریان غالب در حوزه تفکر اسلامی جریان مخالفت با عقل است. بعدها می توانیم مقداری از این مسئله را در مکتب اصفهان و بعد در مکتب عقلی تهران مشاهده کنیم. اما حقیقت این است که حوزه تفکر و باور مسیحی با حوزه تفکر و باور اسلامی فرق دارد. در تفکر اسلامی جوهره ایمان عقلانی بود که متأسفانه به دلیل مخالفت هایی که ناشی از خلط بزرگی که صورت گرفته بود، به تدریج افول پیدا کرد و بعد از سده پنجم جریان غالب جریان حدیث گرایی و جریان ایمان گرایی محض بود. گاهی وقت ها می گوئیم ایمان، یعنی ایمان محض، گاهی وقت ها می گوئیم ایمان یعنی ایمان به مثابه معرفت. مسئله ایمان به مثابه معرفت سبب شده بود بعدها در حوزه تفکر اسلامی متفکران ما رو به این مسئله بیاورند که منافاتی ندارد که واجد ایمان باشیم و هم ایمان بخش مهم و بنیانش مسئله ای به نام عقل و معرفت باشد.